

هنرآموزش هنر



اشاره:

پیش از آن که همایش آموزش هنر در آذرماه سال جاری برگزار گردد، تعدادی از استادان، هنرمندان و مدرسان دانشگاه پیرامون این مقوله نظرات و پیشنهادهایی داشتند که در قالب های مختلفی همچون گفت و گو، مقاله و سخنرانی ارائه شدند. آن چه می خوانید بخشی از همین آرا است.

هم باز نمی‌شناسد و نمی‌داند یکی از کجا می‌آید و دیگری به کجا متصل است و تا چه حد می‌تواند به آفرینش خلاقه منجر شود. برای همین همه چیز در پرده ابهام باقی می‌ماند. ما بیش از یک دهه از هویت فرهنگی گفتیم و می‌گوییم، اما فراموش می‌کنیم که بیش تر دروس و روش‌های آموزش استادان در دانشکده‌های هنری ما غربی‌اند. اگرچه شعارهایی در زمینه‌ی هویت فرهنگی و هنری سر می‌دهیم، اما در میدان عمل کوشش ما درست در جهت نابودی آخرین بقایای هویت تصویری مان است. میکال آنژ، مونه، ون گوگ، رنوار و پیکاسو جزئی از میراث هنری یک جوان اروپایی است و او روح آن‌ها را در گوشه کنار و در فضایی که در آن نفس می‌کشد، باز می‌یابد. در حالی که دانشجوی ایرانی نمی‌داند هنر غرب از چه سرزمینی برخاسته در چه شرایطی ظاهر شده، همچنان که نمی‌داند هنر ایرانی که سرشار از عرفان است، از چه مأوایی پدید آمده و گویای چه حقیقتی است.

○ چندین عامل دیگر باعث شد از یک سو روند ازسرگیری دیدگاه‌ها و ملاک‌ها و شیوه‌های رایج هنر غربی و از سوی دیگر مهجور و مظلوم ماندن هنر و هنرمندان متعهدی که دنبال یافتن هویت مستقل ایرانی - اسلامی در آغاز راه دشوار خویش بودند، تشدید شود. نخستین عامل، حاکمیت دیدگاه‌ها، ملاک‌ها، ارزش‌ها و روش‌های هنر غرب در مراکز آموزش هنرهای تجسمی به ویژه دانشکده‌های هنر بود و است. عوامل دیگر عبارت‌اند از: نبود دیدگاه روشن مسئولان در زمینه‌ی هنر و عدم تأسیس مراکزی که به طور جدی و بنیانی به طرح و تدوین مباحث گوناگون هنر بپردازند. عملکرد بساز و بفروش بسیاری از گالری‌ها و گالری دارها، حمایت برخی نشریات از این روند، عدم وجود نشریات حرفه‌ای و تخصصی، عدم حمایت از یکی دو نشریه‌ای که در این زمینه نسبتاً موفق بوده‌اند، فقر نقد و منتقد سالم و مستقل و غیر غرب‌زده در زمینه‌ی هنر.

○ هر چند هنرمندان ما خود را بی هیچ پرسشی به ایسم‌های غربی سپرده‌اند، اما - خصوصاً جوان‌ترها - دریافته‌اند که یک جای کار لنگ است. اما کجا؟ نمی‌دانند. آن‌ها احساس می‌کنند که بسیاری از مسائل باید روشن شود؛ می‌دانند چیزهای زیادی هست که از دست داده‌اند و

○ اگر هنر در کشور ما دچار آشفتگی و بی‌هویتی است، یکی از علل مهم آن دستگاه آموزشی است. به نسبت آن چه ما از هویت فرهنگی خویش سخن می‌رانیم، نحوه‌ی آموزش در دانشکده‌های هنری ما فاجعه‌آمیز است؛ زیرا این نحوه‌ی تدریس از همان آغاز راه بیگانگی مضاعف را هموار می‌کند. در برابر ظاهر غنی و گلیج‌کننده‌ی شیوه‌های گوناگون نقاشی غربی که از همان ابتدا بر سر دانشجوی ما فرود می‌آید، سخن گفتن از فضایی خارج از آن چه در دیدگاه غربی مطرح است، بیهوده می‌نماید. مثلاً دانشجوی ما نمی‌تواند میان مفاهیم و ارزش‌های دینی و آن چه از فضای معنوی، مثالی و غیرمادی فرهنگ و هنر ایران با خود دارد از یک سو، و فضای مادی و محسوس و ارزش‌های انسانی و دنیوی فرهنگ و هنر غربی از سوی دیگر، رابطه‌ای پیدا کند. در برابر آموزش، نقد و تجزیه و تحلیل و تبلیغ و ترویج هنر میکال آنژ، رافائل، رامبراند، دلاکروا، مونه، مانه، گوگن، ون گوگ، براک، پیکاسو، مونش، ماگريت، دالی، ماتیس، پولاک و ده‌ها و صدها اسم دیگری که از همان ابتدا به نقش کردن آن‌ها در وجود دانشجو می‌پردازیم، نقاشی ایرانی - با عنوان محقرانه‌ی «مینیا تور» یا «نگارگری» - با هنرمندان اغلب بی‌نام و نشان مظهر عقب‌ماندگی است و حکم سایه‌های پژمردگی خاطره‌ی تنگی را دارد که ممکن است به ندرت شامل نیم‌نگاهی توریستی شود. در چنین فضایی، برای دانشجوی ما، هنر غرب یعنی امپرسیون، یعنی اکسپرسیون، یعنی رئال و سوررئال، یعنی تحرک و پویایی و نوآوری، و هنر ایران یعنی تزئین، سرگرمی، پژمردگی و عقب‌ماندگی.

○ به دانشجوی رشته‌ی هنر چیزهایی را می‌آموزند که نه سختی با عواطف و ساخت ذهنی او دارد و نه معلوم است از کجا آمده است و به کجا می‌رود؟ نه هنر غربی را در متن فرهنگی‌اش به او می‌آموزند و نه میراث گذشته‌ی او را. نه از تجزیه و تحلیل درونی هنر غربی پرسشی می‌شود، نه به منظر و دیدگاه هنر ایرانی توجهی می‌گردد. او باید یا کلاسیست باشد یا امپرسیونیست یا اکسپرسیونیست یا کویست و یا معجونی از چند یا همه‌ی ایسم‌ها؛ معجونی که گاه به معنی راستین کلمه، یعنی سردرگمی. مونتاز چند واحد هنرهای سستی - با هر عنوانی که باشد - ممکن است سردرگمی و پریشانی او را تشدید کند، چون او دو دید را از

بسیاری چیزها در آفرینش هنری شان نقش دارند که نباید باشند. به هر حال، برای بهره‌وری درست و واقع بینانه از دستاوردهای هنر جدید غرب، نخست باید ویروس خودباختگی را از تن بیرون کنیم و سپس به فضای نقاشی سنتی خود سری بزنیم و به تجدید حیات مبانی اش بپردازیم. برای بهره‌گیری از دستاوردهای هنری دیگران و مستحیل کردن آن‌ها در خویش و یافتن هویتی مستقل و هنری زنده و ماندگار که افق‌های جهانی را نیز درنوردد، کمی غیرت لازم است و اندکی حوصله و مقداری عشق. غیرتی که حریم و حرم را نگه می‌دارد و صبر و حوصله و عشقی که دانه‌ای را به درختی تنومند مبدل می‌کند که هزار رهگذر به سایه‌ی آن تن می‌سپارند.

○ اگرچه ما هرگز نمی‌توانیم روح فیاض و روان خلاق و فضای خیال‌انگیزی را که محرک هنرهای ایرانی بوده است، دوباره زنده کنیم، اما کندوکاو در مبانی آن می‌تواند دید ما را از هنر متجسد و انسان‌مدار غربی تغییر دهد.

○ اگر از فداکاری عده‌ای بچه مسلمان در بعضی دانشکده‌های هنری بگذریم، هیچ‌گونه تحول بنیانی در زمینه‌ی آموزش هنر اتفاق نیفتاده است. اکنون هیچ تفاوتی میان دانشکده‌ی هنرهای زیبای دمشق، دهلی و پاریس وجود ندارد. در ایران، اما از یک سو فرق دارد و از سوی دیگر فرقی ندارد. هیچ اختلاف بنیانی و اساسی که مقتضای کشوری انقلابی با فرهنگ دینی و معنوی باشد، نمی‌توان یافت. اما با وارد کردن مجموعه‌ای دروس عمومی به اسم دین و معنویت خواسته‌اند که بگویند فرق دارد. ما همان مبانی هنرهای تجسمی غرب را تدریس می‌کنیم. البته نمی‌گوییم که کار دیگری را باید انجام داد. فعلاً باید همین‌طور باشد، اما نه از نوع التقاطی آن. این نوع التقاطی که هم این باشد و هم آن و در عین حال نه این باشد و نه آن، همه چیز و همه کس را تحلیل می‌برد. برای برخی آدم‌های خنثی خوب است، اما برای آن کس که دغدغه‌ها و آرمان‌های مقدس دارد کارساز نیست؛ بلکه او را عذاب می‌دهد و چشمه‌ی ذوق و استعداد او را می‌خشکاند. به همین دلیل، دانشکده‌های ما نقاش تولید می‌کنند، اما از هنرمند خبری نیست. وجود تعداد بی‌شماری نقاش که هنرمند هم نیستند، خود از عوامل بحران‌زا است و اصلاً خودآشتگی بسیار می‌آورد. بعضی از دوستان هم گمان

کرده‌اند که با وارد کردن نگارگر به نظام آموزشی می‌توان کاری از پیش برد، اما این کار جز دامن زدن به التقاط کار دیگری نمی‌کند. اکنون نمی‌خواهم درباره‌ی نگارگری مطلبی گفته باشم، اما در ارتباط با آموزش باید روشن کنم بازگشت به هویت و اصالت ربطی به نگارگری ندارد. من بیش از ۱۴، ۱۵ سال با مینیاتور و تذهیب و تشعیر ور رفتم. برای این تجربه‌ام ارزش قائلم و نمی‌خواهم آن را بی‌ارزش قلمداد کنم، اما با نگارگری به این شکل که فعلاً مطرح است هیچ هویتی به دست نخواهد آمد و ما چیزی را مستقلاً از پیش نخواهیم برد؛ هر چند ممکن است صرفاً به عنوان یک تجربه برای گروهی مفید باشد.

○ وضعیت آموزش هنر در ایران معاصر پراکنده است و این شاید از محاسن آن باشد! در گوشه‌ای مرتجعانه‌ترین شیوه‌های آموزش که مبتنی بر بازنمایی عینی طبیعت یا محیط است، الگویی حاکم است و در گوشه‌ای دیگر، دانشجویان بدون کسب آموزش و مهارت‌های لازم، آزادانه به تخلیه‌ی احساسات خود روی بوم و کاغذ مشغول‌اند. در فضای آموزشی دیگری، محتاطانه، تلاش می‌شود تا دانشجویان ضمن فراگیری مهارت‌های لازم، تجربیات دیگری را نیز کسب کنند.

○ ساده‌لوحانه است اگر تصور کنیم شیوه‌ی آموزش هنرهای تجسمی در تمام مراکز دانشگاهی، زمانی یک‌دست خواهد شد. اصولاً این طرز تفکر حسنی نیز در بر ندارد و جلوی ابتکار عمل و تنوع رفتار را سد می‌کند.

○ ولی کلیه‌ی دست‌اندرکاران آموزش هنرهای تجسمی می‌توانند به چند اصل پایدار این حرفه، یعنی طراحی، ساختار، ترکیب بندی و فادار بوده، با توجه به سلیقه، تجربه، جهان بینی و سلوک خود، آن را تنوع ببخشند و به نسل جدید منتقل کنند. مشکل عمده‌ای که اکنون در مراکز آموزش عالی (هنرهای تجسمی) به چشم می‌خورد و بسیاری از استادان زجر کشیده‌ی این حرفه را رنج می‌دهد، بی‌توجهی به اصل طراحی است. امروز در مراکز آموزشی ما به این نخستین اصل هنر توجهی نمی‌شود. کم طراحی می‌شود و پایه‌های آن بسیار سست و لغزان است. به همین لحاظ، گام‌ها و حرکت‌های بعدی به‌کندی پیش می‌رود و یا اصلاً به نتیجه نمی‌رسد.

○ دانش طراحی در عین حال به رشد ذهن تحلیلی

دانشجویان، کمک شایانی می‌کند و قادر است تا آن‌ها را در دیگر زمینه‌های علمی و نظری مدد رسان باشد.

○ کامپیوتر هم که الحمدالله به بازار آمده و تلو یحاً بسیاری می‌پندارند با در اختیار داشتن این ابزار نوین، طراح نیز شده‌اند. این مانند آن است که فردی بدون شناخت نت، ریتم و هارمونی، تنها با در اختیار داشتن یک سینستایزر، خیال کند که موسیقی دان و آهنگ ساز شده است. ۳.

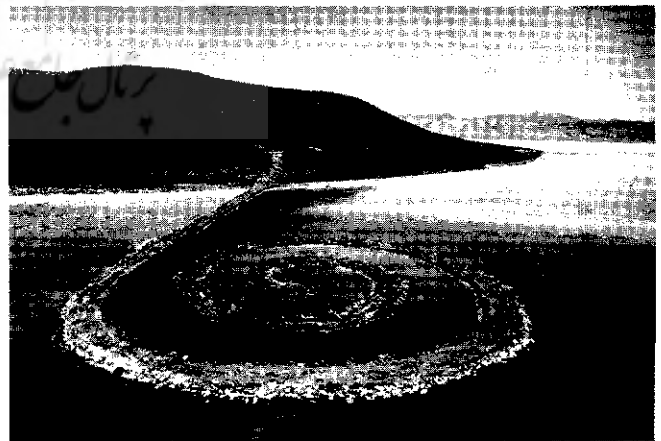
○ آموزش هنرهای تجسمی در دانشکده‌های هنری به هیچ وجه اصولی و صحیح و متناسب با نیاز جامعه‌ی امروز نیست و خواست‌های جوانان پر شور و هنردوست را تأمین نمی‌کند. به این لحاظ، برنامه‌های درسی، سرفصل‌های دروس و روش‌هایی که استادان از آن طریق تدریس می‌کنند، دانشجویان را به بیراهه‌ای برده است. متأسفانه، در سال‌های گذشته دانشجویانی که فارغ‌التحصیل شده‌اند، نه درکی از هنر مدرن دارند که بتوانند کار خوبی را در قالب آن ارائه دهند، و نه به اندازه‌ی کافی کار دانشگاهی کرده‌اند که اصولاً هنرهای کلاسیک را بشناسند. در حال حاضر، هم هیچ‌گونه تغییر عمده‌ای به وجود نیامده است. به طور کلی باید بگوییم با توجه به این که هیچ‌گونه نظارتی بر نحوه‌ی آموزش در آموزشگاه‌های خصوصی نمی‌شود و نیز برنامه‌ای برای ارزیابی عملکرد وزارت فرهنگ و آموزش عالی در دو دهه‌ی گذشته از سوی هیچ مقامی پیشنهاد و ارائه نشده و نیز سرفصل‌های دروس بازنگری نشده است، می‌شود گفت که وضع آموزش هنری در کشور ما خوب نیست و حتی به تعبیری

بسیار خراب است.

تقسیم بندی [مقاطع دانشگاهی] خوب است، ولی برنامه‌ها و استادان در بسیاری موارد مشترک است. یعنی دروس کارشناسی ممکن است در کارشناسی ارشد هم تکرار شوند و یا استادی که در مقطع کارشناسی تدریس می‌کند با دانشجوی دکتری هم کار می‌کند. چون این بحث بسیار پیچیده است و به کمبود استاد و نبود برنامه‌ی مناسب مربوط می‌شود، بنابراین ابتدا باید یک کار پژوهشی عمیق برای به دست آوردن سرفصل‌ها و برنامه‌ی مناسب انجام شود و متناسب با برنامه‌های تدوین شده و سرفصل‌ها، استاد تربیت شود.

○ در حال حاضر، کیفیت گرفتن دانشجویان در رشته‌های هنری بسیار بد و نامناسب است. باید نحوه‌ی امتحان گرفتن متفاوت با گزینش‌های معمولی سایر رشته‌ها باشد، زیرا هنر حال و هوای خاصی دارد و نمی‌شود نصف روز افراد را نشانند تا به مجموعه‌ای از سؤال‌ها پاسخ بدهند. سؤال‌ها باید در سه بخش تنظیم شوند: اول، اطلاعاتی است که جزء محفوظات به حساب می‌آید؛ دوم، بخشی که مربوط به نتیجه‌ی تجربیات شخصی فرد است و سوم، بخشی که مربوط به احساس و عواطف فرد می‌شود. همچنین در کار عملی عیناً باید: ۱. توانایی و اجراء، ۲. میزان آگاهی و تسلط بر اصول و مبانی هنرهای تجسمی و ۳. بخشی از کار عملی مربوط به خلاقیت و احساس شخصی فرد که شاید با همه‌ی قواعد معمول متفاوت باشد، مورد نظر قرار گیرد. بعضی از مسائل، مثلاً این که هر کس از هر رشته‌ای می‌تواند در رشته‌ی هنری نیز شرکت کند، غلط مضاعف است. ۴.

○ در دانشگاه‌های ما، بعضی از دانشجویان مثلاً خیلی علاقه دارند کارهای خیلی مدرن انجام دهند. عده‌ای دیگر به سبک کلاسیک یا سبک‌های مختلف دیگر علاقه‌مندند. در این جا، مسئله‌ی مهم این است که شناسایی و تداوم کار بر روی دانشجوی وجود ندارد. وقتی دانش‌آموزی مثلاً از کلاس اول تا سال پنجم با یک معلم بالا می‌رود، چه حسنی دارد؛ در حالی که اگر از یک نقاش پیرسند استاد تو چه کسی بود، مشکل می‌تواند جواب بدهد. اگر در هر سالی و هر دوره‌ای، معلمی با یک روش خاص وجود داشته باشد، نمی‌توانم بگویم که استاد من چه کسی است و اساساً آموزشی هم که دیده‌ام چندان عمیق نخواهد بود. در



اسکله‌ی خلزونی، ۷۰-۱۹۶۹. رابرت اسمیتسون، صخره‌ی سیاه، بلور نمک و خاک به قطر ۲۸/۸ متر. درازای خلزومی ۲۵۷/۲ متر. پهنا ۴/۶ متر. دریاچه‌ی نمک بزرگ، یوتا؛ عکس از آقا و خانم ادوارد موریس؛ رک: H.H. Arnson and Marla F. Prather, "A History of Modern Art" (Thames and Hudson, 1969, 4th ed. 1988, 1998), p. 653.

دانشگاه‌های هنری ما، متأسفانه از همان سال‌های اول به دانشجوی می‌گویند با «حس» (حس) نقاشی کنید. با حس نقاشی کردن خوب است، اما به نظر من، باید این حس را تربیت کرد. باید حداقل دو سال روی دروس کلی و طراحی عمومی کار کرد. بعد از آن باید به دانشجوی اجازه داد تا استاد یا استادهایش را خودش انتخاب کند. استادان باید کاملاً مشخص و معرفی شده باشند. در چنین نظامی، هر کسی بر اساس ذوق و استعداد و توانایی‌اش رشد می‌کند؛ چه کسی که علاقه دارد کار کلاسیک انجام دهد و چه کسی که دوست دارد فقط کارهای مدرن انجام دهد. در آن دو سال اول، در واقع پایه‌ریزی اصلی شده است و شخص بعد از آن، طی دو سال به شکل تخصصی دوره می‌بیند. در واقع، این تجربه و سبک و سیاق و نام و عنوان استاد است که در شکل‌گیری شخصیت هنری دانشجوی مؤثر است.

ما اگر بگوییم که هوایما چیز بدی است برای این که فرنگی‌ها آن را ساخته‌اند و یا بهتر است با اسب سفر کنیم تا با اتومبیل یا هوایما، کار درستی نکرده‌ایم. به نظر من، بد نیست الگوهای که دانشکده‌های بزرگ دنیا دارند، ما هم در کشور خودمان پیاده کنیم، اما نه با این نگاه که چون آن‌ها فرنگی هستند و غربی، کارشان درست است. مثل این که ما بخواهیم رادیو بسازیم و آن وقت از چیزهایی ابتدایی و اولیه شروع کنیم. راه درست، استفاده از تجربه‌ی دیگران است. دیگران تجربه کرده و به این جا رسیده‌اند؛ هیچ عیبی ندارد که ما هم از تجربه‌ی آن‌ها استفاده کنیم و بعد با سلیقه و ذوق و مطالعه‌ی خودمان تغییراتی در آن‌ها بدهیم. اگر یک ایرانی هستیم، فرهنگ خودمان را نشان دهیم. خیلی از نقاشان ژاپنی، چینی و یابندی بسیار مدرنیست هستند، ولی در کارهایشان حال و هوای سرزمینشان را می‌بینید. همان‌طور که وقتی مینیاتور از چین به ایران آمد، صورت‌ها، فرم‌ها و رنگ لباس‌ها چینی بود، اما بعد کم‌کم در دوران صفویه این ویژگی‌ها توسط رضا عباسی دگرگون شد. بنابراین، می‌شود از تجربیات دیگران استفاده کرد و متناسب با فرهنگ خود تغییراتی را به وجود آورد.

○ فن‌آوری وسیله‌ای است برای توسعه یافتگی؛ یعنی درحقیقت توسعه‌ی فرهنگی، توسعه‌ی سیاسی، توسعه‌ی اجتماعی و توسعه‌ی اقتصادی، ارتباط مستقیم با تکنولوژی دارد. مخصوصاً در آخر قرن بیستم که اصلاً همه چیز همه‌ی نهادها و پیشرفتشان بستگی شدیدی به پدیده‌های تکنولوژی داشت. شاید چیزی حدود ۷۰، ۸۰ سال است که در دنیا از فن‌آوری روز بهره‌برداری می‌شود، چه در خلق آثار هنری و چه در آموزش کار هنری

کو بیسیم در هنر و سیاست

سه‌گانه‌ی سیاست، هنر و تکنولوژی

امیر سیو بیسم

گلابی سیو بیسم

و دانشگاه‌ها تدریس می‌گردد؟^۷

این نحوه‌ی برگزاری آزمون، شایسته‌ترین نوجوانان داوطلب را که اصولاً به طراحی و تجسم فضاهای تصویری تمایل دارند و کم‌تر به مسائل نظری و محفوظات می‌پردازند، در همان مراحل نخست از فضاهای تحصیلی و آموزش عالی رشته‌های هنرهای تجسمی دور می‌سازد. زیرا جوانی که به نیروی حافظه‌ی خود متکی است و قادر است پاسخ سؤال‌های چهارچوبی را در کوتاه‌ترین مدت بدهد، ضرورتاً انسان خلاق نیست. این گمان وجود دارد نوجوانانی که فاقد توانایی‌های لازم هستند، به هنرستان‌ها و به ویژه هنرستان‌های هنری پناه می‌آورند؛ در صورتی که در عمل ثابت شده است (چه پیش از انقلاب و چه پس از انقلاب) فارغ‌التحصیلان هنرستان‌های هنری دارای استعداد و خلاقیت لازم برای ادامه‌ی تحصیل در مراکز آموزش عالی هستند و همواره هنرمندان برجسته‌ای از میان آنان تحویل جامعه شده است. به هر حال، به طور خلاصه پیشنهاد عملی این است: ۵۰٪ از سهمیه‌ی داوطلبان ورود به رشته‌های هنری آموزش عالی به فارغ‌التحصیلان دختر و پسر هنرستان‌ها اختصاص داده شود و ۵۰٪ دیگر به داوطلبان رشته‌های دیگر.

○ اصولاً نحوه‌ی برگزاری آزمون سراسری برای دانشجویان رشته‌های هنر غیر عادلانه‌ترین نوع انتخاب دانشجویان و سنجش خلاقیت است، زیرا خلاقیت را از این طریق نمی‌توان اندازه گرفت. راه درست این است که نمونه‌ی کار این داوطلبان، قبل از ورود به دانشگاه رؤیت شود، امتحان عملی برگزار گردد و با فرد فرد آن‌ها مصاحبه شود. ولی این فرایند با توجه به تعداد داوطلبان در هر سال (متجاوز از ۱۰۰ هزار نفر) عملاً غیرممکن است. پس چاره چیست؟

○ لازم است نیروی انسانی مورد نیاز تربیت شود. باید با توجه به رشد جمعیت و جوانان داوطلب برای ادامه‌ی تحصیل در رشته‌های هنری، دانشگاه و مراکز آموزش عالی کافی ساخته شود.
○ بودجه‌ی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، به ویژه در زمینه‌های هنری، افزایش یابد و در زمینه‌های خلاقیت هنری سرمایه‌گذاری کلان شود.
○ اگر استادی، در تعریف و تفهیم نقطه تنها از موارد

و ما نمی‌توانیم فارغ از این قضیه باشیم. نمی‌توانیم در راه روی خودمان و به روی استفاده از پدیده‌های تکنولوژیک بیندیم و انتظار هم داشته باشیم که هم پای جهان جلو برویم و حرفمان را همه‌ی جهان بفهمند و حرف اول را هم در دنیا بزنیم. پس در آموزش هنر صد درصد باید از دیدگاه‌های نو که نتیجه‌ی کاربرد فن‌آوری روز است، استفاده کنیم. اگر پارا از این مملکت بیرون بگذارید و به دانشگاه‌های خوب دنیا بروید، می‌بینید که آموزش هنر دیگر آن شکل سنتی‌اش را که یک آتلیه باشد و استادی که بیاید فقط چهار تا خط بکشد و چهار تارنگ بمالد، دیگر وجود ندارد. می‌بینید که از تمام امکانات از ماهواره گرفته تا ویدئو و سینما و از خیلی موادی که نتیجه‌ی پیشرفت صنعت و تکنولوژی است، استفاده می‌شود که ما اصلاً خبری از آن نداریم. ما بعضی آثار را در کتاب‌ها نگاه می‌کنیم و نمی‌دانیم با چه چیز ساخته شده است و بافتش چیست. در حالی که در آن جا به راحتی در دسترس هنرمندان قرار دارند. در این جا، در حقیقت همه چیزمان همچنان در محدوده‌ی ۸۰ سال پیش جریان دارد. هنر معاصر ما، بدون هیچ گونه تعارفی، از غرب گرفته شده است. پس اگر قرار است تلفیقی از این هنر با سنت‌ها و با هویت شخصی و ملی خودمان داشته باشیم، باید از امکانات تکنولوژیکی که در دنیای غرب وجود دارد، ما هم بتوانیم استفاده کنیم. متأسفانه، ما همچنان از استفاده از تکنولوژی، مخصوصاً در بخش آموزش هنر دور مانده‌ایم.^۶

○ نظام آموزش غربی محصول جدایی علم و هنر از دین است. اکنون در همه جای دنیا ظاهراً تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش) تقلیدی از مغرب‌زمین است و هیچ کس حتی کوچک‌ترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد که مبدا این نظام آموزشی بر محور تکامل و تعالی روحی و اخلاقی انسان پایه‌گذاری نشده باشد. به قول آن شهید بزرگوار، اصلاً فرصت یک چنین سؤالی پیش نمی‌آید، چرا که هیچ کس در (لزوم توسعه با شیوه‌های معمول) تردیدی ندارد و نظام آموزشی غربی نیز بر همین مبنا برنامه‌ریزی شده است. آیا فی‌المثل می‌توان غایت و هدف نظام تعلیم و تربیت را بر اساس معتقدات اسلامی خود، بر مبنای اعتقاد به معاد و یا بر مبنای این فرمایش علوی بنا کنیم که (باید سعی و تلاش تو برای بعد از مرگ باشد)؟ اگر چنین شود، آیا باز هم مواد اصلی دروس ما همین‌ها است که اکنون در مدارس

غربی و مشخصاً «باهاوسی» مثال نیاورد و به مصداق‌های غنی سنتی و دیگر فرهنگ‌ها توجه داشته باشد، و یا به هنگام تعریف حجم و فضا، با در نظر گرفتن این نکته که ماسلمان و ایرانی هستیم، تنها به آوردن نام «سانتاماریا دل فیوره» اکتفا نکند و ذکری نیز از گنبدی نظیر «سلطانیه» کند و یا به هنگام معرفی حرکت اسپیرال (حلزونی) در ترکیب بندی، به جای اشاره به مسجدالمتوکل، تنها از موزه‌ی «گوگنهایم» اثر فرانک لوید رایت در نیویورک (که متأثر از همین مسجد است) مصداق نیاورد، و یا در کنار تجربه‌ی «محیطی» ابرارت اسمیت سون به نام اسکله‌ی حلزونی از نگاره‌ی شکوه مند معراج حضرت رسول اکرم (ص) اثر سلطان محمد نقاش در مکتب تبریز نیز مثال و نمونه‌ی تصویری بیاورد، مشکلی در میان نخواهد بود. ولی درد از زمانی آغاز می‌شود که برخی از موارد فرهنگ سنتی و یا اصولاً فرهنگ‌های دیگر مورد توجه قرار نمی‌گیرند. البته کاملاً روشن است که منظور این نیست که فرهنگ‌های اروپایی، و یا اصولاً غربی، به طور کلی نادیده گرفته شوند؛ بلکه پیش تر هدف آن است که به ارزش‌های فرهنگ خودی بیش تر توجه شود و در مراحل مختلف آموزش از آن‌ها بهره برداری گردد تا جوانان به عمق و اهمیت آن بیش تر آگاهی پیدا کنند و آن‌ها را در نمود عینی آثارشان بیش تر لحاظ نمایند. واقعاً در چند درصد کتاب‌هایی که غربی‌ها در زمینه‌ی مبانی هنرهای تجسمی برای آموزش تألیف می‌کنند، از نمونه‌ها و مصداق‌های غربی بهره گرفته می‌شود و چند درصد آن به دیگر فرهنگ‌ها اختصاص دارد؟ تنها کافی است به کتاب رنگ اثر یوهانس ایتن، که از کتاب‌های درسی مکتب باهاوس بوده است، نگاه شود تا متوجه شویم که ۸۰٪ مصداق‌های آن غربی است. چرا ما به عنوان یک ملت که دارای پیشینه‌ی غنی فرهنگ و به ویژه فرهنگ تصویری هستیم، نباید بیش تر به ارزش‌های کم نظیر آن توجه کنیم و در آموزش‌های بنیادی خود از آن استفاده کنیم؟

○ مسائل آموزشی در نظام آموزش عالی چند محور را در بر می‌گیرد:

- برنامه
- مدیریت
- استاد
- فضای آموزشی

و در نهایت، وسایل کمک آموزشی

در زمینه‌ی برنامه‌های آموزشی باید بگویم که برنامه‌های مصوب موجود متعلق به ۱۵ سال پیش است و در این مدت، تجدید نظر نشده و به اصطلاح «روزآمد» نشده‌اند. اگر هم فعلاً این برنامه‌ها همچنان کار می‌کنند، به لحاظ ابتکار عمل بسیاری از استادان است که با توجه به تحولات زمان، برنامه‌های آموزشی خود را متحول و کارآمد ساخته‌اند. در مورد مدیریت، باید اشاره کنم که با توجه به تغییر بافت اجتماعی ما که جوان است، اغلب مدیریت‌ها به افراد جوان و عموماً کم تجربه محول شده است که توان و تجربه‌ی عمیق یک مدیر باتجربه و کارکننده را دارا نیستند. مشکل به همین جا ختم نمی‌شود، زیرا همین نیروهای جوان بخش مدیریت دانشگاهی زودبزه زود هم تعویض می‌شوند و هنوز یکی تجربه و مهارت لازم را کسب نکرده، فرد تازه نفس و کم تجربه‌ی دیگری جایگزین او می‌گردد. در نتیجه، مدیریت دچار اختلال می‌شود.

در عین حال، به اعتقاد من، مدیریت یک امر ذهنی و ذاتی است و نمی‌توان صرفاً از طریق آموزش به آن دست یافت. در میان رشته‌های دانشگاهی، در مقطع کارشناسی ارشد، رشته‌ای وجود دارد به نام «مدیریت امور فرهنگی» که از پیش از انقلاب دانشجو پذیرفته و هم اکنون نیز فعال است و دانشجو تربیت می‌کند. ولی بسیار دیده شده است که فارغ التحصیلان این رشته به کارمندان متوسطی تبدیل شده‌اند که نقش عمده‌ای در مرتفع ساختن مشکلات مدیریت (فرهنگی) ما نداشته‌اند. در عوض، افرادی که خصلتاً «مدیر» هستند و اصلاً این دوره‌ها را سپری نکرده و برای دولت هزینه‌ی عمده‌ای نیز نداشته‌اند، مدیران برجسته، توانا و لایقی هستند. در مورد استادان نیز همین امر صادق است. بیش تر استادان پیش کسوت و باتجربه‌ی ما یا بازنشسته شده و یا به دلایلی دست از آموزش شسته و از میان ما رفته‌اند. نسل فعلی استادان ما نسل جوانی است که به شخصه برای فرد فرد آن‌ها احترام بسیار قائلم، ولی اغلب این هنرمندان، استادانی تازه نفس‌اند که حداقل یک دهه طول خواهد کشید تا کارکننده و باتجربه گردند. ولی به هر تقدیر، با وجود این مشکلات، به آینده‌ی هنرهای تجسمی این کشور ایمان و امیدواری بسیار دارم.

فضاهای آموزشی موجود ما فرسوده و با توجه به

میزان جمعیت و تعداد دانشجویان و داوطلبان، رشد لازم را نداشته است. البته منکر آن نیستم که به فضاهای آموزشی قدری افزوده شده است ولی این افزایش، با تعداد داوطلبان تحصیل در این رشته و دانشجویان فعلی تناسب ندارد. متوسط فضای آموزشی لازم برای هر یک از دانشجویان رشته‌های هنرهای تجسمی ۱۵ مترمربع است. این سرانه در مراکز آموزش دولتی کم‌تر از یک سوم استاندارد بین‌المللی است و در برخی از مراکز آموزش غیردولتی، با توجه به تعداد دانشجویان شاغل به تحصیل، شاید از یک مترمربع هم کم‌تر باشد. تقریباً می‌توان گفت که شباهت به کندوی زنبور دارد! دانشجوی رشته‌های هنرهای تجسمی نیاز به فضا دارد. او باید در طبیعت گام بردارد، درخت و سبزه و گل را تجربه کند و در فضای پاک طبیعت، کلاس و کارگاه تشکیل دهد و در سایه سار درختان انبوه و سرسبز با دوستان خود به طراحی، مطالعه و گفت‌وگو بپردازد و از هر لحظه‌ی خود، بهره‌ی آموزشی ببرد و اندیشه و ذهن خلاق خود را بارور سازد. در برخی از فضاهای آموزشی ما، درختی از حتی یک درخت، یک باغچه و یا یک آب‌نما.

در مورد وسائل کمک آموزشی وضع از این هم اسفناک‌تر است. کتابخانه‌های موجود نیروی متخصص لازم را به قدر کافی برای سفارش، آماده‌سازی و کاتالوگ کردن کتاب‌های جدید ندارند و در برخی از موارد، با وجودی که کتاب سفارش داده شده و به کتابخانه رسیده است، خیلی دیر وارد برگه‌دان می‌شود و در قفسه برای استفاده‌ی دانشجویان قرار می‌گیرد.

در آخرین دهه‌ی سده‌ی بیستم و در آخرین دهه از قرن «انقلاب اطلاعات» و یا «انفجار اطلاعات» در اغلب مراکز آموزش عالی هنرهای تجسمی ما، کتابخانه نقش نازل و حقیرانه‌ای دارد. البته در کتابخانه‌ی دانشگاه‌هایی که سابقه‌ی طولانی‌تری دارند، وضع کتاب و کتابخانه شکل آبرومندانه‌تری دارد، ولی بسیاری از کتاب‌های رشته‌های هنرهای تجسمی سیاه شده، مثله شده و یا اصولاً برای استفاده روی قفسه‌ی کتابخانه‌ها قرار نمی‌گیرند.

در بسیاری از این کتابخانه‌ها، اصولاً یا بایگانی اسلاید و فیلم‌های ویدئویی آموزشی وجود ندارد و یا اگر وجود دارد، فرسوده و ناکارآمد است. رنگ اسلایدهای آموزشی به مرور کیفیت خود را از دست می‌دهد و اسلاید تبدیل به شیء غیرقابل استفاده‌ای می‌شود. ضروری است متصدیان این قسمت‌ها، ضمن این که همه ساله اسلایدهای جدیدی را سفارش می‌دهند، اسلایدهای قدیمی را نیز که قابل بهره‌برداری نیستند، تجدید سفارش نمایند تا بایگانی کیفیت خود را همواره حفظ کرده، برای استادان و دانشجویان قابل استفاده باشد.

شرط اول یک «استاد خوب بودن» عشق است:

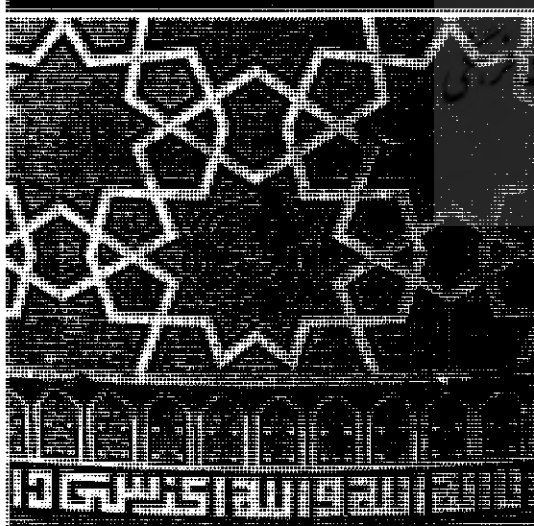
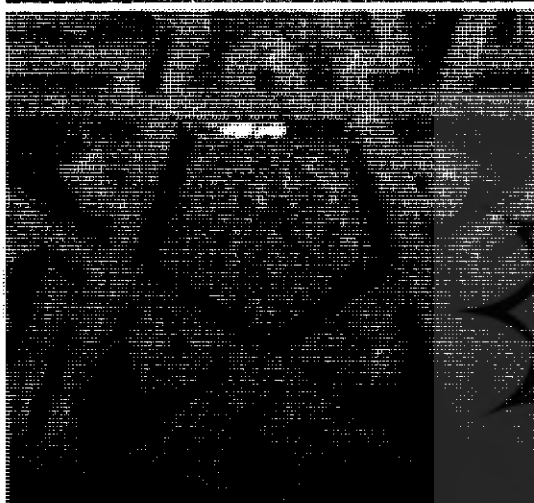
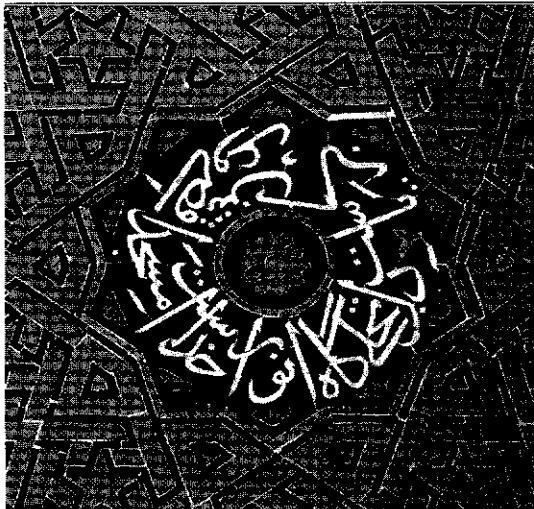
عشق به اشاعه‌ی فرهنگ،

عشق به تربیت نسل جوان،

عشق به انتقال اطلاعات،

عشق به حفظ ارزش‌ها و سنت‌ها.

ضروری است هر چند سال یک بار هیئت‌هایی برای رسیدگی به



دانشگاه‌ها در سال ۱۳۶۲، راه‌اندازی نشد. به هر حال، به نظر من، این رشته‌ی «تعلیم و تربیت هنری» از رشته‌های بسیار ضروری است که لازم است از سوی ستاد انقلاب فرهنگی و گروه هنر وزارت فرهنگ و آموزش عالی بازنگری شود و برنامه‌ی آن برای اجرا به دانشگاه‌هایی که آمادگی اجرای آن را دارند، ابلاغ گردد. در عین حال، اطلاع دارم که برنامه‌ی این رشته‌ی آموزشی پس از انقلاب نیز مجدداً تدوین و بازنگری شده و در اختیار وزارت فرهنگ و آموزش عالی قرار گرفته است. به اعتقاد من، راه‌اندازی این رشته بسیاری از مشکلات نوجوانان را در مقاطع راهنمایی و دبیرستان که علاقه‌مند به هنرهای تجسمی هستند، مرتفع خواهد کرد. این رشته‌ی تحصیلی در بسیاری از کشورها تا مقطع دکتری دانشجویی پذیرد تا نیروهای متخصص تربیت شوند.

امروز بدون اسلاید، کاست، ویدئو و فیلم نه تنها فضای آموزشی هنرهای تجسمی، بلکه فضای آموزشی دیگر رشته‌ها نیز فضایی بی‌روتق است که جوانان در آن

برنامه‌های آموزشی دانشگاه‌های هنری تشکیل شود تا نقاط قوت و ضعف آن‌ها را بررسی کرده، پیشنهادهای لازم را به شورای برنامه‌ریزی گروه هنر وزارت فرهنگ و آموزش عالی ارائه کنند تا مشکلات موجود مرتفع شود.

یکی از مسائل عمده‌ی کشور در مقطع راهنمایی و دبیرستان، کمبود آموزگاران حرفه‌ای در زمینه‌ی آموزش هنرهای تجسمی است. همان‌طور که اطلاع دارید، کلاس‌های هنر در اغلب مدارس یا تشکیل نمی‌گردد و یا افراد غیر حرفه‌ای و بدون صلاحیت در این کلاس‌ها آموزش نوجوانان را به عهده می‌گیرند. این مسئله یک ضعف عمده در آموزش هنرهای تجسمی در مقاطع راهنمایی و دبیرستان است. پیش از انقلاب، در دانشگاه فارابی، رشته‌ای برای تربیت نیروی انسانی لازم برای این مقاطع پیش‌بینی و برنامه‌ریزی شده بود به نام «تعلیم و تربیت هنری» که همان art education انگلیسی‌زبان‌ها است. برای روشن‌تر شدن نیست که چرا این رشته پس از بازگشایی



نمی‌توانیم در حیطه‌های حرفه‌ای طراحی، نقاشی، ارتباط تصویری، عکاسی، انیمیشن و غیره وارد شویم؛ ولی حیف اگر این عبور از طریق فرهنگ سنتی صورت نپذیرد. ۸.

○ باید بررسی کنیم چه تعداد از فارغ‌التحصیلان به حرفه مرتبط با رشته خود پرداخته‌اند و نتیجه کار حرفه‌ای آن‌ها چه بوده است؟ آیا سرفصل دروس با نیازهای جامعه به این رشته متناسب است؟ اما آن چه به طور کلی می‌توان گفت روح حاکم بر آموزش دانشگاهی، چک و چانه زدن بر سر نمره و مدرک است. ۹.

یادداشت‌ها

۱. هنر معاصر، ش ۲، آذر و دی ۱۳۷۲.
۲. «چهره‌ی جدید تناقص» مصاحبه با مصطفی گودرزی، هنر معاصر، ش ۵ و ۶، خرداد و شهریور ۱۳۷۳.
۳. «حرف‌هایی نو برای گفتن» گفت‌وگویی صمیمانه با مهدی حسینی، نقاش و مدرس دانشگاه، فصلنامه‌ی هنرهای تجسمی، ش ۱، بهار ۱۳۷۷.
۴. «مدرنیسم که تقلیدی باشد...» مصاحبه با غلامعلی طاهری فصلنامه‌ی هنرهای تجسمی، ش ۵، بهار ۱۳۷۸.
۵. «مثل هنرمندان رنسانسی» مصاحبه‌ای کوتاه با علی اکبر صادقی، نقاش، فصلنامه‌ی هنرهای تجسمی، ش ۴، زمستان ۱۳۷۷.
۶. «این مشکلی است که گالری‌دارهای ما دارند» مصاحبه با غلامحسین نامی، نقاش و مدرس، فصلنامه‌ی هنرهای تجسمی، ش ۵، بهار ۱۳۷۸.
۷. «آه! ای مرگ سرخ» سرمقاله‌ی فصلنامه‌ی هنرهای تجسمی، ش ۱۰، ۱۳۷۹.
۸. «با این همه، به آینده‌ی هنرهای تجسمی کشورمان امیدواریم» گفت‌وگویی کوتاه با مهدی حسینی، نقاش و استاد دانشگاه، فصلنامه‌ی هنرهای تجسمی، ش ۴، زمستان ۱۳۷۷.
۹. «شیوه‌های نو حاصل درگیری هنرمند با مسائل عصر خود است» گفت‌وگویی کوتاه با ناهید فراست، فصلنامه‌ی هنرهای تجسمی، ش ۸، بهار ۱۳۷۹.

احساس کسالت می‌کنند. از این نظر، انقلابی در فضای آموزشی رخ داده است. جوانان امروز در مقابل کلام صرف احساس بی‌حوصلگی می‌کنند. ضروری است پیام و اطلاعات از طریق وسایل ارتباط تصویری و صوتی منتقل شود تا تأثیر لازم را داشته باشد. وگرنه کیفیت آموزشی به سطح نازلی سقوط خواهد کرد و بازدهی لازم را نخواهد داشت. البته، همین جا یک نکته را عرض کنم که اساساً استفاده از کامپیوترهای تصویرساز را برای جوانی که طراحی نمی‌داند و مفهوم فضا را در تصویر درک نکرده است، به هیچ عنوان، صحیح نمی‌دانم و حتی مضر می‌شناسم.

ما با کمبود کتاب‌های آموزشی (تألیفی) مطابق با معیارهای نظام روبه‌رو هستیم. در این زمینه، بسیار کم کار کرده‌ایم و ضروری است که فعال‌تر عمل کنیم. اغلب دانشجویان ما از نظر زبان خارجی آمادگی لازم را ندارند تا از منابع خارجی به نحو احسن سود برند. زمانی که وضعیت نشر خودمان را در زمینه‌ی هنرهای تجسمی با دیگر کشورها (حتی کشورهایمانند هند، مراکش و ترکیه) مقایسه می‌کنیم، احساس غریبی به ما دست می‌دهد که تنها واژه‌ی «حقارت» بیانگر آن است. نمی‌دانم تا کی می‌تواند این وضع استمرار یابد؛ ولی به هر صورت باید فکری اساسی برای این اصل و کمبود غیرقابل توجیه آن کرد.

○ در تفهیم و تبیین موارد، مصداق‌های فرهنگ شرق و به‌ویژه فرهنگ خودی، که در عین حال نمونه‌ها و مثال‌های درخشانی نیز هستند، کم‌تر مورد توجه قرار می‌گیرند. غریبی‌ها خود را عمدتاً کانون تمدن می‌پندارند و اغلب کتاب‌های آموزشی آن‌ها بر پایه‌ی این تفکر تدوین گردیده است. کاغذ که از ابزارهای مهم فرهنگی و انتقال اطلاعات است، قرن‌ها در شرق مورد مصرف داشت و غریبی‌ها از آن بی‌اطلاع بودند. زمانی که نگارگران ما، نگاره‌های بی‌نظیر شاهنامه‌ی بایسنغری را تصویر می‌کردند، انگلستان، از نظر تصویری، در بی‌خبری به سر می‌برد و کریستف کلمب برای حرکت به سوی آمریکا (یا به گمان خودش هندوستان) هنوز عزمش را جزم نکرده بود. حال زمانی که به کتاب‌های آموزشی آنان می‌نگریم، متوجه می‌شویم فرهنگ تصویری ما در این کتاب‌ها شکل حاشیه‌ای دارد. به هر تقدیر، بدون گذر از درس‌های نظری، عملی‌مبانی هنرهای تجسمی،